

اشرف دهقانی

## رفیق اسکندر و آینده خیانت اکثریت (۱)

در مورد این سند ننگین و مشمئز کننده متعلق به اکثریتی‌ها ئی که در دهه ۶۰، در یکی از حساس‌ترین و خون‌بارترین شرایط مبارزه طبقاتی جاری در جامعه، با یکی از پست‌ترین و رذل‌ترین جنایت‌کاران تاریخ یعنی رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی به همکاری پرداختند، بسیار می‌توان نوشت. ولی در اینجا که فرصت برخورد به تمام محتوای سند فوق نیست تنها باید گفت که متن این سند جلوه دیگری از پلیدی‌ها و زشتی‌های سازمان اکثریت و گنداب ضد انقلابی تهوع آور این جریان را به نمایش گذاشته است.

تردیدی نیست که متن فوق برای همه کسانی که از شرافت انسانی برخوردارند، جز خشم و نفرت شدید نسبت به نویسنده آن و همپالگی‌هایش ایجاد نمی‌کند. در این متن که به مناسبت جان باختن رفیقی نوشته شده است که حتی دشمنان طبقاتی‌اش یعنی همین اکثریتی‌ها هم نمی‌توانند درون پاک و بی‌آلایش و خصلت‌های فدائی او را انکار کنند، رفیق سیامک اسدیان (اسکندر) در کنار ساواکی‌ها و جنایتکاران قرار داده شده است. به این ترتیب در این سند اوج رذالت اکثریتی‌ها به نمایش گذاشته شده؛ اوج رذالت کسانی که در "پیچیدگی‌ها و بغرنجی‌هایی که ذاتی گسترش روندهای انقلابی است" خود را چنان‌گیر افتاده و دست بسته و خوار و زبون در مقابل رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی احساس می‌کردند که حاضر شدند نه فقط به جنایات و خونریزی‌های این رژیم در حق توده‌های وسیع مردم ایران مهر تأیید بزنند، بلکه با اقدامات عملی خود نیز تا آنجا که توانستند به یاری مزدوران دست‌اندر کار و پاسداران جمهوری اسلامی، این یکی از درنده‌خوترین حکومت‌های ضد خلقی تاریخ در سرکوب خونبار مردم ایران شتافتند. آنها در این راه با پست‌ترین و رذل‌ترین جنایتکاران جمهوری اسلامی چون لاجوردی‌ها نیز به همکاری عملی دست زدند. آری، اکثریتی‌ها متن فوق را در شرایطی نوشته‌اند که رژیم جمهوری اسلامی با حمله جنون‌آسا و کشتار زن و مرد و جوان و پیر و کودک - از میان آگاه‌ترین و شریف‌ترین توده‌های مردم ایران - دریائی از خون در کشور به وجود آورده بود؛ و اینها که در چنین شرایطی به همکاری با جنایتکاران و "کنیف‌ترین موجودات جهان" مشغول بودند، طبیعی است که رفیق گرامی سیامک اسدیان (اسکندر) را به این دلیل که با پاسداران خون‌آشام جمهوری اسلامی به درگیری مسلحانه پرداخته بود، محکوم و مجرم نشان دهند.

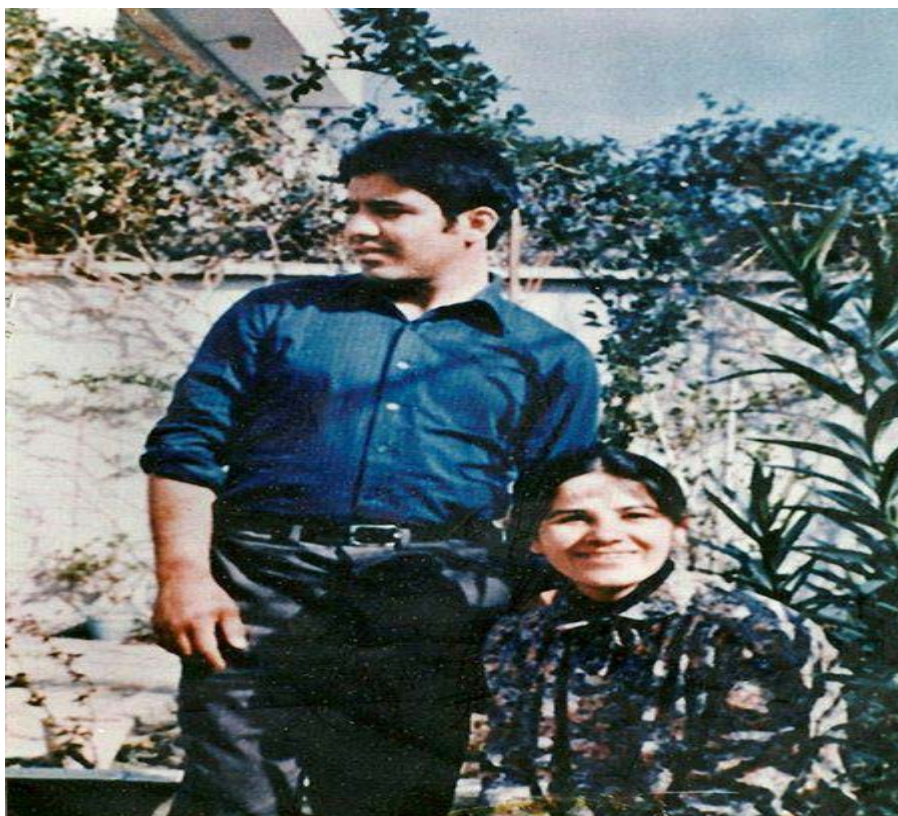
همانطور که دیده می‌شود در این متن، رفیق اسکندر عزیز که عاشق رهائی و آزادی زحمتکش‌ها و توده‌های ستم‌دیده ایران بود و سلاح‌اش را درست در خدمت به این هدف به کار می‌گرفت، عاشق صرف سلاح جا زده شده. اما، اعتراف به جایی هم کرده‌اند وقتی نوشته‌اند که برای اسکندر این موضوع مطرح بود که "چرا دیگر بعد از انقلاب نباید با حکومت جنگید؟". آری چنین سئوالی به واقع برای رفقای واقعاً فدائی و خیلی از جوانان انقلابی تازه پیوسته به "سازمان" مطرح بود که چرا در شرایطی که هنوز سلطه امپریالیستی و مناسبات بورژوازی وابسته در کشور پا برجا بوده و خواست‌های برحق و انقلابی توده‌ها متحقق نشده، و انقلاب هنوز به ثمر نرسیده است، نباید از توده‌های انقلابی ایران در مقابل حملات رژیم جمهوری اسلامی و دژخیمان‌اش دفاع کرد و مبارزه مسلحانه آنها را تقویت و در این راه به آنها یاری رساند! اما، متأسفانه در آن مقطع کسانی در رأس

آن سازمان قرار گرفته بودند که با منطق چنین سئوالاتی بیگانه بودند و مسلماً عناصر بعداً اکثریتی شده هم که بر موج خون شهدای گرانقدر فدائی و دست آوردهای ارزشمند مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق سوار شده بودند، نقش بزرگی در بازداشتن اسکندر ها برای گام برداشتن در این جهت انقلابی ایفاء کرده و در جهت تثبیت رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی حرکت کردند.

رفیق سیامک اسدیان یکی از یاران دکتر هوشنگ اعظمی، پزشک مردمی و انقلابی معروف بود که در سال ۱۳۵۳ به سازمان چریکهای فدائی خلق پیوست و سعی کرد همه وجود خود را در راه تحقق آرمان های انقلابی این سازمان قرار دهد.

(۱) آنچه در بالا ملاحظه می کنید بخشی از کتاب "چریکهای فدائی خلق و بختک حزب خائن توده" است که در مقابله با تلاشهایی که میکوشند حزب توده را تجسم کمونیسم در ایران جلوه داده و سپس با تکیه بر خیانتهای این حزب کمونیسم را در ایران بی ابرو سازند، نوشته شده است. در این کتاب همچنین بر خیانتهای چکمه لیسان اکثریتی نیز پرداخته شده که "آینه اسکندر" نمونه ای از آن می باشد.

رفقای شهید، سیامک اسدیان (اسکندر) و زهرا بهکیش (اشرف)



\*\*\*\*\*

آئینه سکندر جام می است بنگر  
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا



صدای خشک مسلسل اسکندر که در دل شب‌های ساکت سال‌های اختناق طنینی سنگین داشت در دریای خشم میلیون‌ها مردمی که سکوت خود را با مشت‌های خود شکستند مدفون شد. و این بزرگترین ملال او بود که چگونه است که دیگر رگبار مسلسل او دیگر آن طنین سابق را ندارد و چرا دیگر بعد از انقلاب نباید با حکومت جنگید؟ به یقین میتوان گفت که او تا آخرین لحظه مرگش هرگز موفق نشد بفهمد که یک تروریست حرفه‌ای با یک مبارز پیگیر انقلابی راه‌رهای طبقه کارگر چه تفاوت‌هایی دارد و باید داشته باشد. در جلسات پلنوم مهر ماه ۵۸ زمانی که حادثه‌های پیرامون مشی چریکی در سازمان میان اقلیت و اکثریت در جریان بود اسکندر گفت من اکثریتی‌ها را دوست دارم چونکه آنها آدم‌های خوبی هستند فقط به این دلیل با اقلیت می‌روم که اکثریت مشی چریکی را بکلی رد کرده است. زمانی که در تحریریه کار از کشته شدن اسکندر در درگیری مازندران با خیر شدیم آنچه بیش از همه رفقا را تحت تاثیر قرار داده بود، آن بود که چگونه یک انسان ساده و صمیمی و ایثارگر با پاکترین و بکرترین ایده‌های انسانی که در خورشید تابان است، بی آنکه خود درک کند همه زندگی و وجود خود را وقف راهی کرده است که کثیف‌ترین موجودات جهان نیز در همان مسیر رکاب می‌زنند. که چگونه پست‌ترین و رذلت‌ترین جنایتکاران، هم امروز نقشه همان اقداماتی را در سر می‌پرورند که این جوان پر شور و آزاده برخاسته از دل کوه‌های لرستان در پی آن است. آنچه همه ما را در خود فرو برد آن بود که می‌دیدیم در عرصه بسیار بغرنج و پیچیده کنونی چگونه نیت پاک اسکندر با پلشتی‌های کشمیری‌ها، ساواکی‌ها در قالب عمل واحد ضد انقلابی در هم آمیخته و به حق خشم و نفرت مردم را متوجه کسی می‌سازد که همچون اسکندر درونی چون شیشه‌ای شفاف دارند، لاکن در عمل یکپارچه همان چیزی است که از عمال مزدور آن زشت جهان‌خوار سر می‌زند. هم از این روست که معیار قضاوت هر انقلابی صدیق در برخورد با عملیات بر اندازی چپ‌روها آنچه تعیین‌کننده است نه آن درون شیشه‌ای شفاف اسکندرها، که آن گنداب ضد انقلابی است که بر زمین جاری میشود. تناقض دردناک زندگی آنان هرگز نمی‌تواند نقش عمل ضد انقلابی آنان را کتمان نماید. مناسفانه در میان اقلیت و نیز گروه اشرف اسکندر یگانه نمونه نیست. باز هم بسان او هستند در میان گم‌کرده‌های راهان بسیاری که چون اسکندر معصومانه باور کرده‌اند که تمام دنیا به خطا می‌رود و آنچه حق است همان است که آنها می‌گویند. کسانی که علی‌رغم حدی از صداقت انقلابی هرگز به فکر کردن و به قول سعادت‌بی‌به "عمق صحنه را دیدن" تن نمی‌دهند کسانی که یک بار برای همیشه تصمیم گرفته‌اند و هرگز حاضر نیستند با پیچیدگی‌ها و بغرنجی‌هایی که ذاتی گسترش روندهای انقلابی است خو کنند و خود را در مقامی بیابند که باید با دشواری‌هایی که در راه است جدی‌تر از حد توان یک نوآموز، دست و پنجه نرم کنند. جای آن دارد که "چپ‌روها" بر نقطه پایان زندگی اسکندر بیشتر و باز هم بیشتر مکث کنند.